

# زنان از دیدگاه دکتر شریعتی

فریده مداحی

کارمند کتابخانه‌ی مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران

روح و رنج‌ها، تنهایی‌ها و شکست‌های علی را احساس کرد که نه تنها علی احد و حنین که علی محراب و شب و چاه‌های پیرامون مدینه را نیز پیدا کرد که این دختر کافر چه‌نمی بود که همه آن چه علی به قلم آورده، خواند و ترجمه و تفسیر کرد یا دوشیزه میشن را که ضربه‌هایی چنان کاری بر ارتش هیتلر زد که دوبار به مرگ محکوم شد. آری ما اینان را نشناختیم بلکه به‌عنوان یک زن متمدن فقط زانی را که تمامی ارزش اجتماعی‌شان و فضایل انسانی‌شان در لباس‌هایشان است و در اسافل اعضا‌شان می‌شناسیم

در این میان اگر این زن با تمام وجودش می‌گرید و نام فاطمه و یاد زینب آتش در استخوان‌اش می‌زند این دو را نمی‌شناسد و یک خط از شرح حالشان را نخوانده، فاطمه را در لحظه‌ی که در به پهلوهایش می‌خورد به یاد می‌آورد و زینب را از صبح تا ظهر عاشورا و از عصر عاشورا برای همیشه گم‌اش می‌کند و درست از روزی که کار زینب و رسالت‌اش که وراثت حسین است، آغاز می‌شود آگاهی او از زینب پایان می‌یابد، مقصر کیست؟ فاطمه نمونه‌ی ایده‌آل زن که می‌تواند شد، چهره‌ی فاطمه (س) چهره‌ی بی‌ست که اگر درست ترسیم شود، اگر آن چنان که واقعاً بوده، آن چنان که واقعاً می‌اندیشیده، سخن می‌گفته، زندگی می‌کرده، آن چنان که در مسجد نقش داشته، در شهر نقش داشته، در خانه نقش دیگری داشته، در زمان نقش دیگری دارد، در مبارزه‌ی اجتماعی نقش دیگری دارد، در اسلام نقش دیگری دارد، در تربیت فرزند نیز نقش معجزه‌آسای دیگری دارد، آن چنان که بوده، همه در ابعاد بزرگ ماوراء ماوراء‌اش برای این نسل تصویر و معرفی شود؛ نه تنها مسلمان، بلکه هر انسان دوستی که وفادار به ارزش‌های انسانی و معتقد به آزادی حقیقی ست، انسان است و زن است و آن را به‌عنوان بزرگ‌ترین تصویر و بزرگ‌ترین الگو برای پیروی امروز خواهد پذیرفت.

کدام زنی ست در هر مرحله و در هر نظامی و در هر نوع عقیده‌ی که به ارزش‌های جاوید زن و به ارزش‌های متعالی زن به‌صورت ایده‌آل معتقد است و زینب را در کربلا، در دربار یزید، توی اسارت، در آن دوره‌ی سخت بعد از شهادت همه‌کس ببیند و او را به‌عنوان مظهری از رهبری اجتماعی و انسانی و مترقی زن همیشه قبول نکند؟ و این است که می‌بینیم این‌ها هم زنده‌اند، این‌ها هم اسلام مجسم هستند، این‌ها هم برای همیشه و برای هر نظامی و برای هر جامعه‌ی باید زنده باشند. زنده‌بودن یعنی اثربخش بودن، یعنی راه‌حل نشان دادن، یعنی جهت را نشان دادن، یعنی معالم‌الطریق بودن برای راه بشریت در هر نژادی، در هر دوره‌ی و در هر زمینی.

فاطمه به‌عنوان یک مادر، در هر مرحله‌ی که دختری چون زینب می‌پرورد و پسرانی چون حسن و حسین و به‌عنوان یک بعد دیگر زن متعالی و مثالی، همسر به‌عنوان کسی که در تنهایی‌ها و سختی‌ها، نقش‌ها و عظمت‌های علی پایه‌پای اوست و هم‌چنین

□ مهارت و خلاقیت معلم شهید دکتر علی شریعتی در به‌کارگرفتن مفاهیم و تعبیرات موجود در فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی و نیز سایر فرهنگ‌ها و مکاتب یکی از «باقیات صالحات» اوست. و این مقاله تلاشی ست برای توفیق در شناخت هر چه بیشتر افکار و عقاید مکتبی و انقلابی و استفاده از این میراث و آموزش و بارور کردن آن.

دکتر شریعتی در یکی از سخن‌رانی‌های خود در حسینیه ارشاد در مورد زنان بحث را با سوال «چه‌گونه باید شد؟» مطرح کردند. زانی که در قالب‌های سنتی قدیمی مانده‌اند، مسأله برایشان مطرح نیست و زانی که قالب‌های وارداتی جدید را پذیرفته‌اند، مسأله برایشان حل شده است. اما در این میان زانی که نه می‌توانند آن شکل قدیمی موروثی را تحمل کنند و نه به این شکل جدید تحمیلی، چه باید بکنند، اینان می‌خواهند خود را انتخاب کنند، خود را بسازند، الگو می‌خواهند، نمونه‌ی ایده‌آل برای اینان مسأله‌ی «چه‌گونه شدن» مطرح است. و فاطمه (س) با «بودن» خویش پاسخ به این مسأله است. این شخصیت محبوبی که «ناشناخته» یا «بدشناخته» شده است.

در جامعه‌ی ما زن به سرعت، عوض می‌شود. جبر زمان و دست دستگاه هر دو او را از آن چه هست دور می‌سازند و همه‌ی خصوصیات و ارزش‌های قدیمی‌اش را از او می‌گیرند تا از او موجودی بسازند که می‌خواهند و می‌سازند و می‌بینیم که ساخته‌اند! و از سوئی ماسک نوبی که می‌خواهند به چهره‌ی قدیمی‌اش بزنند نمی‌خواهد بپذیرد، می‌خواهد خود تصمیم بگیرد، خویشتن جدیدش را خودش انتخاب کند و چهره‌ی جدیدش را خودآگاهانه و مستقل و اصیل آرایش کند، ترسیم نماید، اما نمی‌داند چه‌گونه؟ لازم نیست خیلی فکر کنید فقط بیاندیشید:

این است که ژاندارک دختری احساساتی و خیالاتی برای بازگشت سلطنت قیام کند و قرن‌هاست به مردم روشنفکر و بیدار و پیشرفته فرانسه الهام آزادی و فداکاری و احساس انقلابی و حماسی می‌بخشد و زینب که رسالتی سنگین‌تر از رسالت حسین را بر دست‌های «علی‌وار» خویش گرفته و آن ادامه‌ی نهضت کربلا علیه نظام جنایت، دروغ، زشتی و اختناق است، آن هم در اوضاعی که قهرمانان کربلا شهید شده‌اند. فقط بعضی از زنان اروپایی هستند که شناخته شده‌اند، آنهایی که فیلم‌ها و مجله‌ها به‌عنوان زنان شایسته ذکر می‌کنند. اما زانی چون مادام گواشن را که تمام عمر را صرف کرد تا ریشه‌ی افکار و مسایل فلسفی حکمت بوعلی و ابن‌رشد و ملاصدرا را پیدا کند، نشناختیم. «دولا ویدیا»ی ایتالیایی که کارش تصحیح و تکمیل کتاب **نفسیات** بوعلی ست را نشناختیم، یا مادام کوری کاشف کوانتوم و رادیواکتیو یا «رزاس دولاشاپل» که یک دختر زیبای آزاد و مرفه سوئدی نژاد که درست‌ترین سیمای علی، لطیف‌ترین موج‌های

به عنوان یک زن مسئول اجتماعی، کسی که از بدو تولد تا لحظه‌یی که پدرش را تنها به زمین گذاشت و در غربت دفن شد و در خاموشی، باز یک لحظه از مبارزه نایستاد. در جبهه‌ی خارجی با کفر تا هجرت و در جبهه‌ی داخلی با انحراف و قتل تا لحظه‌ی مرگ، حتی بعد از مرگ نیز فرمودند: «علی! مرا پنهان دفن کن تا بر گور من گرد نیایند و هم بر عزای من مراسمی بپا نکنند و بر من نماز نخوانند و مراسمی بپا ندارند، تا به نام تجلیل از نام من قدرتی که هم اکنون به روی کار آمده، قدرت خود را توجیه دینی نکنند؟ زنی که حتی مردن و دفن شدنش را می‌خواهد وسیله‌ی کند برای مبارزه در راه حق و محکوم کردن ابدی و همیشگی غصب. این است «چه‌گونه امروز زن مسلمان بودن»!

فاطمه یکی از چهار چهره‌ی ممتاز زن در تاریخ انسان است: مریم، آسیه، خدیجه و در آخر فاطمه. چرا در آخر؟ کامل‌ترین حلقه‌ی زنجیر تکامل، در همه‌ی موجودات، در طول زمان و در همه‌ی دوره‌های تاریخ.

ارزش مریم به عیسی‌ست که او را زاده و پرورده، ارزش آسیه (زن فرعون) به موسی‌ست که او را پرورده و یاری کرده، ارزش خدیجه به محمد است که او را یاری کرده و به فاطمه که او را زاده و پرورده است و ارزش فاطمه؟ چه بگوییم؟ به خدیجه؟ به محمد؟ به علی؟ به حسین؟ به حسن؟ به زینب؟ به خودش؟؟؟

فاطمه پس از مرگ پدر تنها مایه‌های تسلیتی که در این دنیا می‌یابد یکی تربیت مهربان پدر است و دیگری مژده‌ی امیدبخش او که: «فاطمه، از میان خاندانم، تو نخستین کسی خواهی بود که به من خواهی پیوست». چهره‌ی خاموش و دردمند همسرش، سیمای غم‌زده‌ی فرزندانش و خاک سرد و ساکت پدر، گوشه‌ی خانه‌ی عایشه هرگاه پنجه‌ی درد قلبش را سخت می‌فشرد و عقده‌ی گریه راه نفسش را می‌گیرد، بر تربیت او می‌افتد، چشم‌هایش را که از گریه‌های مدام مجروح است بر خاک خاموش پدر می‌دوزد از ورازی پرده اشک آن را تماشا می‌کند.

غم او دشوارتر از آن بود که کسی بتواند تسلیتش دهد و او را به شکیبایی بخواند. هر روز که می‌گذشت برای مرگ بی‌قرارت‌تر می‌شد، تنها روزنه‌یی که می‌تواند از زندگی بگریزد. امیدوار است که با جانی لبریز از شکایت و درد به پدر پناه برد و در کنار او بیاساید. اما زمان دیر می‌گذرد اکنون ۹۵ روز است که پدر مژده‌ی مرگ داد و مرگ نمی‌رسد. کودکانش را یکایک بوسید؛ حسن هفت‌ساله، حسین شش‌ساله، زینب پنج‌ساله، و ام‌کلثوم سه‌ساله و اینک لحظه‌ی وداع با علی، چه دشوار است. اکنون علی باید در دنیا تنها بماند سی سال دیگر فاطمه این چنین زیست و این چنین مرد و پس از مرگش زندگی دیگری را در تاریخ آغاز کرد.

یاد فاطمه، با عشق‌ها و عاطفه‌ها و ایمان‌های شگفت زنان و مردانی که در طول تاریخ اسلام برای آزادی و عدالت می‌جنگیدند، در توالی قرون، پرورش می‌یافت و در زیر تازیانه‌های بی‌رحم و خونین خلافت‌های جور و حکومت‌های بیداد و غصب، رشد می‌یافت و همه‌ی دل‌های مجروح را لبریز می‌ساخت.

فاطمه یک زن بود، آن چنان که اسلام می‌خواهد که زن باشد. تصویر سیمای او را پیامبر، خود رسم کرده و او را در کوره‌های سختی، فقر و مبارزه و آموزش‌های عمیق و شگفت انسانی خویش پرورده و

ناب ساخته بود.

وی در همه‌ی ابعاد گوناگون «زن بودن» نمونه شده بود.

مظهر یک «دختر» در برابر پدرش، مظهر یک «همسر» در برابر شویش، مظهر یک «مادر» در برابر فرزندانش، مظهر یک «زن مبارز و مسئول» در برابر زمانش و سرنوشت جامعه‌اش. وی خود یک امام است، یعنی یک نمونه‌ی مثالی، یک تیپ ایده‌آل برای زن یک اسوه، یک شاهد برای هر زنی که می‌خواهد «شدن خویش» را خود انتخاب کند. او با طفولیت شگفتش، با مبارزه‌ی مدام در دو جبهه‌ی داخلی و خارجی، در خانه‌ی پدرش، خانه‌ی همسرش، در جامعه‌اش، در اندیشه و رفتار و زندگی‌اش «چگونه بودن» را به زن پاسخ می‌دهد. نمی‌دانم چه بگوییم؟ بسیار گفتم و بسیار ماند. نمی‌دانم از او چه بگوییم؟ چه بگوییم؟

خواستم بگویم: فاطمه دختر محمد (ص) است،

دیدم که فاطمه نیست.

خواستم بگویم: فاطمه دختر خدیجه‌ی بزرگ است،

دیدم که فاطمه نیست.

خواستم بگویم: فاطمه همسر علی است،

دیدم که فاطمه نیست.

خواستم بگویم: که فاطمه مادر حسین است،

دیدم که فاطمه نیست.

خواستم بگویم: که فاطمه مادر زینب است،

دیدم که فاطمه نیست، نه، این‌ها همه هست و این همه فاطمه نیست.

فاطمه، فاطمه است.

امروز هر زن روشنفکری که بتواند چیزی بخواند، کافی‌ست که بتواند این چهره‌ها را بشناسد، کافی‌ست که بتواند بخواند و بخواند! تا به جای این که چهره‌های سنتی را که امروز به نام زن مسلمان در جامعه‌های اسلامی معرفی می‌شوند، با زن مدرن مقایسه کند، زانی را که در تاریخ اسلام الگوی زن هستند و نمونه‌اند با زن امروز و زن روز مقایسه کنند. آن وقت خواهیم دید چه نتیجه‌گیری می‌کنند.

وقتی که یک زن در این قرن - زن آگاه و مسؤول - چنین نقشی را از خانواده، فاطمه می‌بیند، می‌داند که زن روز را در کجا باید جست و چه‌گونه باید ساخت و می‌فهمد که زن هر روزی را، در هر قرنی، از روی این الگو می‌شود ساخت. این‌ها ارزش‌هایی نیست که براساس سنت نظام اجتماعی و تولیدی و فرهنگی دگرگون و کهنه شود. وقتی این‌ها از بین خواهند رفت که بشریت در این هستی وجود نداشته باشد. فاطمه بر خانه‌یی می‌رود که جز فقر و عشق هیچ چیز اسباب این خانه نیست و چه‌گونه خانه‌ی او خانه‌یی‌ست که از هر بعدی نمونه‌ی انسانیت تجلی می‌کند.

همچنین امروز او می‌تواند زن مسلمان را بسازد. زنی که حتی مردن و دفن شدنش را می‌خواهد وسیله‌ی کند برای مبارزه در راه حق و محکوم کردن ابدی و همیشگی غصب.

این است «چه‌گونه امروز زن مسلمان بودن».

## ماخذ:

- ۱- زن از دیدگاه شریعتی، بنیاد فرهنگی شریعتی، ۱۳۸۱.
- ۲- انتظار عصر حاضر از زن مسلمان (سخنرانی دکتر شریعتی در حسینیه‌ی ارشاد)

